تفسير كشف الاسرار و عدة الابرار معروف بتفسير خواجه عبدالله انصاري

تاليف رشيدالدين الميبدوي (520 هجري)

2Surah AlBaqarah verses 13 to 20

Tafsir Kashafulasraar wa Uddatulabraar

by

Abul Fadl Rasheedudin Al-Meybodi (520 Hijri),

http://www.sufism.ir/books/download/farsi/meybodi/kashfol-asrar-kamel.pdf

هو

121

كشف الأسرار و عُدَّةُ الأبرار

ابوالفضل رشيدالدين الميبدوى

مشهور به تفسير خواجه عبدالله انصارى

تحقيق علي اصغر حكمت

به كوشش: زهرا خالوئى



وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ ۗ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ {13}
وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ {14}
اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ {15}
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ {16}
مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ {17}
صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ {18}
أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ ۚ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ {19}
يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ ۖ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا ۚ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ {20}

النوبة الاولى

قوله تعالى وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ... و چون كه مؤمنان ايشان را گويند آمِنُوا بگرويد. كَما آمَنَ النَّاسُ چنانك مردمان گرويده‌اند.

قالُوا جواب دهند و گويند أَ نُؤْمِنُ با شما بگرويم كَما آمَنَ السُّفَهاءُ چنانك سبكساران و سبك خردان گرويدند. أَلا آگاه بيد إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ بدرستى كه ايشان نازيركان و سبكسارانند وَ لكِنْ لا يَعْلَمُونَ. و لكن نميدانند كه سزاى نام سفه ايشانند

وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا چون كه مؤمنانرا ببينند قالُوا آمَنَّا

گويند ما گرويده‌ايم وَ إِذا خَلَوْا إِلى شَياطِينِهِمْ و چون كه واسالاران خويش رسند و از گرويدگان خالى شوند. قالُوا إِنَّا مَعَكُمْ گويند ما با شماايم إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ (14) ما بر مؤمنان افسونگرانيم

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ الله برايشان مى‌افسوس كند. وَ يَمُدُّهُمْ و مى‌فرا گذارد ايشان را فِي طُغْيانِهِمْ در گزاف ايشان يَعْمَهُونَ (15) تا متحيّر مى‌باشند.

أُولئِكَ الَّذِينَ ايشان آنند اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدى كه گمراهى را بخريدند و راست راهى بفروختند.

فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ سودمند نيامد بازرگانى ايشان وَ ما كانُوا مُهْتَدِينَ (16) و راست راه نيامدند.

مَثَلُهُمْ صفت ايشان كَمَثَلِ الَّذِي راست چون صفت مردى است اسْتَوْقَدَ ناراً كه آتشى افروخت در هامون فَلَمَّا أَضاءَتْ چون روشن كرد آتش ما حَوْلَهُ گرد بر گرد وى ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ الله آن روشنايى ايشان ببرد وَ تَرَكَهُمْ و ايشان را گذاشت فِي ظُلُماتٍ در تاريكيها لا يُبْصِرُونَ. (17) كه هيچ نمى‌بينند

صُمٌّ كران‌اند بُكْمٌ گنگان‌اند عُمْيٌ نابينايان‌اند فَهُمْ لا يَرْجِعُونَ پس ايشان از كفر باز نيايند.

أَوْ كَصَيِّبٍ يا چون بارانى سخت مِنَ السَّماءِ از آسمان فِيهِ ظُلُماتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ كه در آن باران هم تاريكيها بود و هم رعد و هم برق. يَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فِي آذانِهِمْ انگشتهاى خود در گوشهاى خود ميكنند مِنَ الصَّواعِقِ از بيم آن كه صاعقه رسد بايشان حَذَرَ الْمَوْتِ از بيم مرگ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكافِرِينَ.(19) و الله پادشاه است بر ناگرويدگان و تاونده با ايشان.

يَكادُ الْبَرْقُ خواهد آن برق درخشنده يَخْطَفُ أَبْصارَهُمْ كه ديده‌هاى ايشان بربايد كُلَّما أَضاءَ لَهُمْ چون ايشان را جاى روشن كند مَشَوْا فِيهِ در آن بروند وَ إِذا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ و چون و از تاريك گردد ور ايشان قامُوا بر پاى بمانند. وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ و اگر خواهد الله لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ هم شنوايى ايشان برد و هم ديده‌هاى ايشان.

إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (20) بدرستى كه الله همه چيز را قادر است و همه كار را توانا.

النوبة الثانية

قوله تعالى وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا پيش از آنك معنى آيت گوئيم بدانك اين آيت اشارت بدو گروه است از آن قوم كه رسول را ديدند:

- يك گروه از ايشان اهل صدق و وفاق‌اند،
- و ديگر گروه اهل شك و نفاق،

و ما وصف و سيرت هر دو گروه بگوئيم آن گه بمعنى آيت باز آئيم ان شاء الله.

اما گروه اول كه اهل صدق و وفاق‌اند صحابه رسول‌اند،

- خيار خلق و مصابيح هدى،
- اعلام دين و صيارفه حق،
- سادات دنيا و شفعاء آخرت
- رسول خداى را بپذيرفتند
- و باخلاص دل وى را گواهى دادند
- و بر تصديق يقين وى را پيشوا گزيدند
- و بتعظيم و مهر بوى پى بردند
- و بر سنّت وى خداى را پرستيدند.

ايشانند كه الله گفت ايشان را (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً) شما ايد امّت گزيده پسنديده. بهينه زمينيان.

جابر بن عبد اللّٰه گفت روز حدیبیه هزار و چهار صد مرد بودیم رسول خدا در ما نگرست گفت: «انتم خیر اهل الارض».
و قال عبد اللّٰه بن مسعود ان اللّٰه اطّلع فی قلوب العباد فوجد قلب محمّد خیر قلوب العباد فاصطفاه لنفسه و بعثه برسالته. ثم نظر فی قلوب العباد بعد قلب محمّد فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء نبیّه یقاتلون عن دینه فما رآه المسلمون حسنا فهو عند اللّٰه حسن، و ما رآه المسلمون سیّئا فهو عند اللّٰه سیّئ،
و قال ابن عمر (رضي الله تعاليٰ عنهما) «لمقام احدهم مع رسول اللّٰه مغبّرا وجهه خیر من عبادة احدکم عمره.»
ابن عمر فراقوم خویش گفت یك بار که در حضرت مصطفی یاران در مقام جهاد و معارك ابطال شمشیر زدند و مبارزی کردند آن خاك که بر چهره ایشان نشست آن ساعت فاضلتر از جمله عبادت شماست در عمر شما.
خبر درست است که گفت صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم: خیر هذه الامّة اربعة قرون القرن الّذی انا فیهم، ثم الّذین یلونهم ثم الّذین یلونهم، و واحد فرد. اشار صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم بهذا الی المتمسّکین بالدّین فی آخر الزّمان، الذین ورد فیهم الاخبار بالثّناء علیهم، منها
قوله (صلي الله عليه وسلم) «من اشدّ امّتی لی حبّا ناس یکونون بعدی یردّ احدهم لو رآنی باهله و ماله.»
امّا گروه دوم اهل شك و نفاق بر سه فرقه‌اند: از بهر آنکه نفاق بر سه رتبت است

- نفاق مهین
- و کهین
- و میانه.
  - مهین آنست که در دل شك و نفاق بود و ریب چنانك گفت فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و بغض مصطفی در دل گیرد و دشمنان وی را دوست دارد.
- و نفاق میانه آنست که نماز بکسلانی کند و عمل با ریا و صدقه بکراهیت دهد.
- و نفاق کهین
  - در نماز بجماعت تقصیر کردن است
  - و در عهد غدر کردن
  - و در امانت خیانت،
  - و سوگند بدروغ یاد کردن
  - و میان مردم سخن‌چینی کردن
  - و با مردم دو زبان و دو روی بودن
- امّا نفاق مهین کفر است و عین الحاد.
- کسی که آن نفاق بروی دست شود او را از مسلمانان نشمرند و بر کفر وی گواهی دهند و ترحم نکنند. چنانك در عهد رسول خدا عبد اللّٰه ابی سلول بود و اصحاب وی و ایشان که مسجد ضرار را بنا کردند و ایشان که در عقبه همت کردند که رسول را بیوکنند رسول خدا بنفاق ایشان مطلق گواهی داد و تعیین کرد.

و فی ذلك ما روی حذیفة رضی اللّٰه عنه قال «کنت اسوق برسول اللّٰه علی العقبة و عمار یقود به فجاء اثنی عشر راکبا لینفروا بالنبی فجعلت اضرب وجوههم و ادفعهم عنّا فقال النبیّ هذا فلان و فلان فسمّی باسمائهم کلّهم و قال هم المنافقون فی الدّنیا و الآخرة، فقلت یا رسول اللّٰه الا تبعثنا الیهم فنأتیك برءوسهم قال انی اکره ان یقول النّاس قاتل بهم حتی اذا ظفر بهم فقتلهم و لکنّهم ذرهم یکفیهم اللّٰه بالدّبیلة.
قلت و ما الدبیله؟
قال نار توضع علی نیاط قلب احدهم فتقتله.»
امّا نفاق میانه و نفاق کهین (صغیر) بیش از فسق و معصیت نیست و علی الاطلاق اسم نفاق بریشان

نهادن روا نیست. و در عهد رسول خدا اسم صحبت ازیشان بنیفتاد و ترحّم باز نگرفتند. و ازین بابست آنچه مصطفی (صلي الله عليه وسلم) گفت:
«اربع من كنّ فيه كان منافقا خالصا
- اذا حدّث كذب
- و اذا وعد خلف
- و اذا عاهد غدر
- و اذا خاصم فجر،
- و من كانت فيه خصلة منهنّ كانت فيه خصلة من النّفاق حتّى يدعها.»

و قال «تجد من شرار النّاس ذا الوجهين الّذى يأتى هؤلاء بوجه و من كان ذا اللسانين فى الدّنيا جعل اللَّه عزّ و جلّ له يوم القيمة لسانين من نار.»
و روى انّ عبد اللَّه بن عمر (رضي الله تعاليٰ عنهما) لمّا حضرته الوفاة، قال انظروا فلانا لرجل من قريش فانى كنت قلت له فى ابنتى قولا كشبه العدّة و ما احبّ ان القى اللَّه بثلث النّفاق و انى اشهدكم انّى قد زوّجته.
و قال صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم من لم يغز و لم يحدّث نفسه بالغزو مات على شعبة من النّفاق.»
این همه از يك بابست و امثال این فراوانست برین اقتصار كنیم.

قوله تعالى (وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَما آمَنَ النَّاسُ) معنى آنست كه چون مؤمنان فرا منافقان گويند كه پيغمبر را و پيغام را براست داريد و استوار گيريد و بگرويد چنانك صدّيقان صحابه و مؤمنان اهل كتاب گرویده‌اند. قالُوا يعنى فيما بينهم ايشان با هام سران و هام نشينان خويش گويند أَ نُؤْمِنُ؟ استفهام است بمعنى انكار و جحد يعنى لا نؤمن ما نگرويم چنانك بى خردان و سبكساران گرويدند.
ايشان اين با قوم خويش گفتند، و اللَّه بر مؤمنان آشكارا كرد و ايشان را جواب داد و گفت
(أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ) آگاه بيد و بدانيد كه بى خردان و سفيهان ايشانند و لكن نمی‌دانند كه جاهلان و سفيهان ايشانند كه حق نپذيرفتند و نافرمانى كردند.
سفه و سفاه و سفاهة نازيركيست و تهى سارى بود، تسفّه بی‌خردی كردن و گفتن بود.
و منافقان هم از آنجا مصدّقان را سفها خوانند كه هذا من حشويّات المشبّهة متكلمان مثبتان را حشويان خوانند گفتند ايشان سخن ميشنوند و می‌پذيرند و بر معقول خويش عرضه نميكنند، و آن را در خرد باز نمی‌جويند سفيهان و سبكساران‌اند. منافقان مخلصان را همين گفتند و اللَّه تعالى جواب ايشان براستى باز داد و آن گفته ايشان بريشان ردّ كرد و اهل حق را نصرت داد، ميگويد جلّ جلالهَ (كانَ حَقًّا عَلَيْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ».
مفسران گفتند
- «نسا» درين آيت صحابه رسول‌اند و مؤمنان اهل كتاب.
- و آنجا كه گفت: «لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ» جمله اهل شرك‌اند از هر امّت كه بودند،
- و آنجا كه گفت: «لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ» اهل مصراند.
- و آنجا كه گفت: وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْناكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ اهل مكه‌اند.
- و آنجا كه گفت: كانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً اهل كشتى نوح‌اند.
- و آنجا كه گفت: أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ بنى اسرائيل‌اند.
- مِنْ حَيْثُ أَفاضَ النَّاسُ اهل يمن‌اند.
- يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ همه مردم‌اند

و در قرآن ناس بيايد كه معنى يك مرد باشد چنانك گفت:
- أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ اينجا مصطفى است
- جاى ديگر گفت: الَّذِينَ قالَ لَهُمُ النَّاسُ اينجا نعيم بن مسعود الثقفى است
- انّ النّاس قد جمعوا لكم بو سفيان حرب است.

(وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا) این آیت در شان عبد اللَّه ابی سلول الخزرجی و اصحاب وی فرود آمد خرجوا ذات یوم فاستقبلهم نفر من اصحاب رسول اللَّه فقال لاصحابه انظروا کیف اردّ هؤلاء السفهاء عنکم،

- فاخذ بید ابی بکر فقال مرحبا بالصدیق سید بنی تیم و شیخ الاسلام و ثانی رسول اللَّه فی الغار الباذل نفسه و ماله لرسول اللَّه،
- ثم اخذ بید عمر فقال مرحبا للسیّد بنی عدی بن کعب، الفاروق، القویّ فی دین اللَّه، الباذل نفسه و ماله لرسول اللَّه.
- ثم اخذ بید علی فقال مرحبا بابن عمّ رسول اللَّه و ختنه، سیّد بنی هاشم ما خلا رسول اللَّه.
- فقال له علی یا عبد اللَّه اتّق اللَّه و لا تنافق فانّ المنافقین شرّ خلیقة اللَّه. فقال له عبد اللَّه یا ابا الحسن الیّ تقول هذا و اللَّه انّ ایماننا کایمانکم و تصدیقنا کتصدیقکم.

ثم افترقوا فقال لاصحابه کیف رأیتمونی فعلت فاذا رایتموهم فافعلوا کما فعلت فاثنوا علیه خیرا و قالوا لا تزال بخیر ما عشت. فرجع المسلمون الی رسول اللَّه و اخبروه بذلك.
فانزل اللَّه تعالی هذه الآیة وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا.
جای دیگر گفت: وَ إِذا لَقُوكُمْ قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا یعنی من المؤمنین و انصرفوا إِلى شَياطِينِهِمْ ای مردتهم و کهنتم و هم خمسة نفر من الیهود و لا یکون کاهن الّا و معه شیطان تابع له

- کعب بن الاشرف بالمدینة
- و ابو برزة الاسلمی فی بنی اسلم
- و عبد الدار فی بنی جهینه
- و عوف بن مالك فی بنی اسد
- و عبد اللَّه بن السوداء بالشام.

میگوید منافقان چون مؤمنانرا بینند گویند ما بگرویدیم و چون از مؤمنان خالی باشند و با سالاران و سران خویش رسند گویند إِنَّا مَعَكُمْ و علی دینکم ما با شماایم و بر مؤمنان استهزا میکنیم.
شیاطین اینجا ماردان و معانداناند.
جای دیگر گفت شیاطین الانس و الجنّ از آدمیان و پریان هر کس از حق شطون گرفت و دوری شیطانست.
برین معنی اصل شیطان از شطون است نون در آن اصلی، بر وزن فیعال و قیل هو فعلان من شاط یشیط اذا هلك.
مالك دینار گفت در زبور داود خواند طوبی لمن لم یسلك سبیل الأئمة و لم یجالس الخطائین و لم یدخل فی هزؤ المستهزئین، طوبی للرحماء اولئك یکون علیهم الرحمة و ویل للمستهزءین کیف یحرقون بالنار.
اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ پارسی آنست که اللَّه بریشان میافسون کند، و معنی آنست که اللَّه ایشان را بر آن افسوس میپاداش کند. چنانك در خبرست من سب عمارا سبه اللَّه هر که عمّار را دشنام دهد اللَّه او را دشنام دهد یعنی اللَّه آن کس را پاداش دهد جای دیگر گفت فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ
و هم از این بابست نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ منافقان اللَّه را فراموش کردند تا اللَّه ایشان را فراموش کرد،
و اللَّه فراموش کار نیست که گفت عزّ و علا (وَ ما كانَ رَبُّكَ نَسِيًّا.)
این سخن در مخرج معارضه بیرون آمد و مراد بآن خبر است یعنی فرو گذارد ایشان را. چون فراموش کاران.
و فی الخبر انّ اللَّه تعالی یقول للشقیّ یوم القیمة هل ظننت انك تلقانی یومك هذا فیقول لا، فیقول الیوم انساك، کما نسیتنی»
و در قرآن ازین باب بسیار وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ انّهم يَكِيدُونَ كَيْداً وَ أَكِيدُ كَيْداً.
شیخ الاسلام انصاری رحمه اللَّه گفت این مکر و کید و استهزاء و سخریّت اللَّه تعالی جایها در قرآن بخود منسوب کرد و هر چند که این خصلتها از جز اللَّه ناراست آید و نانیکون و بجور آمیخته و بعیب

آلوده امّا از اللَّه راست آيد و نيكو و تدبير بحق و عدل و از عيب و عار و جور پاك. از هر چيز كه ازو آيد و او كند ازو راست است و پاك بحجّت خداوندى و سزاى آفريدگارى فللّه الحجة البالغة لا يسئل عمّا يفعل.

- از پاداش استهزاست كه كافر را گفت: «لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلى ما أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ ميگويد چون بايشان رسيد روز گرفتن من پاى در جنبانيدن گيرند، ايشان را گوئيد پاى مجنبانيد و و از گرديد واجاى تنعّم و ناز و توانگرى خويش و با خانه و پيشگاه خويش تا بخدمت شما آيند و شما را پرسند.
- و ديگر جاى گفت كه دوزخى را در دوزخ گويند ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ بچش كه تو آن عزيزى و كريمى، على حال آن خواجه و كد خداى،

ابن عباس گفت در معنى آيت ان اللَّه تعالى يطلع المؤمنين و هم فى الجنّة على المنافقين و هم فى النّار فيقولون لهم أ تحبّون ان ندخل الجنّة فيقولون نعم فيفتح لهم باب من الجنّة و يقال لهم ادخلوا فيسبّحون و يتقلّبون فى النّار: فاذا انتهوا الى الباب سدّ عنهم و ردّوا الى النّار و يضحك المؤمنون و ذلك قوله إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ. الى قوله فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرائِكِ يَنْظُرُونَ.

(وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ)

- مدّ در عذاب گويند
- و امدّ در نعمت،
- قال اللَّه وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذابِ مَدًّا
- و قال تعالى وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ

و الطغيان مجاوزة الحدّ و العمة التحيّر معنى آنست كه ايشان را متحيّر و گزاف كار و گم راه روزگارى دراز فرو گذارد تا حجت بريشان لازمتر بود و عقوبت ايشان صعبتر.

قال محمد بن كعب القرظى لما قال فرعون لقومه ما علمت لكم من اله غيرى، نشر جبرئيل اجنحة العذاب غضبا للَّه تعالى، فاوحى اللَّه تعالى اليه مه يا جبرئيل انما يعجل العقوبة من يخاف الفوت، فامهله اللَّه بعد هذه المقالة اربعين عاما. و اوحى اللَّه الى عيسى بن مريم يا عيسى كم اطيل النسئة و احسن الطلب و القوم فى غفلة.

قوله تعالىٰ (أُولئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدى) ايشانند كه گم راهى براستراهى خريدند جهودان بودند كه پيش از مبعث رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم بر هدى بودند كه بوى ايمان داشتند پس از مبعث بتكذيب و جحود بدل كردند. هذا قول قتاده و مقاتل.

و لفظ اشتراء بر سبيل توسّع گفت، كه آنجا بيع و شرى نيست امّا استدلال و اختيار هست يعنى استبدلوا الكفر بالايمان و اخذوا الضّلالة و تركوا الهدى، و ذلك لانّ كلّ واحد من البيّعين ياخذ ما فى يدى صاحبه و يختاره على ما فى يديه. كسى كه دنيا بر عقبى اختيار كند او را بر طريق توسّع گويند عقبى بدنيا بفروخت اگر چه آنجا خريد و فروخت نيست، اين همچنانست و گفته‌اند حق بندگان خدا و سزاى ايشان آنست كه خداى را عبادت كنند و معرفت وى حاصل كنند كه ايشان را براى آن آفريده‌اند. چنانك اللَّه گفت وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. و راه راست و دين پاك اين دانند و باين راه روند. پس كسى كه اختيار كفر و ضلالت كند و بر راه كژ و طريق شيطان رود و اين ضلالت بآن هدايت بدل پسندد راست آن باشد كه اللَّه گفت اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدى و اصل ضلالت حيرت است و بگشتن از راه راست يقال ضللت المكان اذا تحيّرت فيه و لم تهتد اليه، و اضللت الشيء اذا ذهب عنك.

و در قرآن ضلالت بر وجوه است:

- بمعنى غىّ و كفر چنانك درين آيت و در آن آيت كه گفت وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ
- و بمعنى خطا قوله إِنَّ أَبانا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ
- و بمعنى ابطال قوله وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ.

- و بمعنی نسیان قوله فَعَلْتُها إِذاً وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ و قوله أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما.
- و بمعنی هلاك و بطلان قوله أَ إِذا ضَلَلْنا فِي الْأَرْضِ
- و بمعنی محبّت قوله إِنَّكَ لَفِي ضَلالِكَ الْقَدِيمِ.

(فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ) ای ما ربحوا فی تجارتهم میگویند باین بازرگانی که کردند و این بدل که پسندیدند و پیروز نیامدند و سودی نکردند. پس گفت (وَ ما كانُوا مُهْتَدِينَ.)
یعنی نه بازرگانی ایشان سودمند آمد و نه راه بآن یافتند، که بسیار بازرگان بود که سود نکند لکن راه آن داند و شناسد، اللَّه تعالی میگوید ایشان نه سود کردند و نه راه بآن دانستند.
سفیان ثوری گفت: کلکم تاجر فلینظر امرؤ ما تجارته هر کس از شما می‌بازرگانی کند، یکی ور نگرید تا خود بچه بازرگانی میکنید و خود چه در دست دارید، عزت قرآن ترا ببازرگانی سودمند راه می‌نماید و میگوید هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى تِجارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ، تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ...

(مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ ناراً) چون حقیقت حال ایشان فرمود تعقیب کرد بضرب مثل از جهت زیادتی توضیح و تقریر، زیرا که آن اوقع است و امقع، در دل واقع است از حجت خصم الد.
و مثل در اصل بمعنی نظیر است یقال مِثلٌ و مَثلٌ و مثیلٌ کشِبه و شَبه و شبیه. و معنی آن است که حال عجیبه ایشان همچون حال آن کس است که بیفروزد آتشی.
و الَّذِي بمعنی الّذین است کما فی قوله تعالی وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خاضُوا. اگر چنانچه مرجع در بنورهم بایشان باشد. و الاستیقاد طلب الوقود و السعی فی تحصیله و هو سطوع النار و ارتفاع لهبها و اشتقاق النار من نار ینور نورا اذا نفر لانّ فیها حرکة و اضطرابا.
فَلَمَّا أَضاءَتْ ما حَوْلَهُ ای النار حول المستوقد ان جعلتها متعدية و الا ممکن است که مسند باشد به لفظة ما. و تأنیث أضاءت از جهت آن است که ما حول آن اشیاء و اماکن است. معنی آن است که چون روشن گردانید آتش پیرامون مستوقد را ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ جواب لمّا و ضمیر هم راجع است به الّذی و جمع ضمیر حمل بر معنی است، و بنورهم گفت و بنارهم نگفت زیرا که مراد افروختن آتش است یا استینافی است که جواب معترض است، گوئیا میگوید حال ایشان چیست که حال ایشان تشبیه کرده‌اند بحال مستوقدی که آتش او منطفی شده؟ و اسناد اذهاب به اللَّه تعالی است از بهر آنکه همه افعال راجع است باو تعالی، یقال ذهب السلطان بماله اذا اخذه و ما اخذه و امسکه فلا مرسل له. و عدول کرد از ضوء بنور، پس اگر گفتنی ذهب اللَّه بضوئهم احتمال ذهاب بودی با زیادتی که در ضوء است.

(وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُماتٍ لا يُبْصِرُونَ.) پس ذکر تاریکی کرد که آن عدم نور است و طمس نور بکلی، و جمع تنکیر ظلمات و وصف آن کرد بظلمتی خالصه که هیچ شبح آن را نبیند، و ترك بمعنی طرح و حلی است، و ترك یك مفعول میخواهد پس صیرورت در او تضمیر کرد و او را جاری مجرای افعال قلوب گردانید و فرمود وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُماتٍ هم چنان که شاعر گفته:

فترکته جرز السباع بنشئه   یضمن قلّة رأسه و المعصم

و الظلمة مأخوذ من قولهم ما ظلمك ان تفعل کذا ای ما منعك لانها تسد البصر و تمنع الرؤية.
قول ابن عباس و قتاده و ضحاك و مقاتل و سدی آن است که این آیت در شأن منافقان فرود آمد و مَثَلُهُمْ ضمیر ایشانست سعید بن جبیر و محمّد بن کعب القرظی و عطا میگویند در شأن جهودان است وَ مِثْلَهُمْ ضمیر ایشانست، گفتند چون نبوّت بنی اسرائیل منقطع شد و با عرب افتاد جهودان قریظه و نضیر و بنی قینقاع در تورية خواندند که پیغامبر آخر الزمان محمد خواهد بود و امت وی خیار خلق‌اند، و گزین عالم و میراث دار پیغامبران، از شام برخاستند و آمدند تا بمدینه مصطفی که مهبط وحی است، و محل رسالت، و حرم مصطفی، و هجرت گاه دوستان حق.
مردی بود با این جهودان او را عبد اللَّه بن اهبان میگفتند ابو الهیبان و ایشان را پند دادی و نصیحت کردی، و نعت مصطفی و سیرت و اخلاق وی چنانك در تورية دیده بود بریشان خواندی، و گفتی امید دارم که بروزگار وی در رسم و او را دریابم و بوی ایمان آرم اگر این طمع راست شود، و الّا

زینهار که قدر وی بدانید و خطر وی بشناسید و رسالت وی بجان و دل قبول کنید، و قدم از جاده شریعت وی بنگردانید تا سعید ابد گردید. جهودان این نصیحت قبول کردند و تصدیق مصطفی در دل میداشتند، و در امید این روشنایی روزگاری بودند تا بوقت بعثت مصطفی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و تحقیق نبوت و رسالت وی. پس جهودان چون بعیان بدیدند آنچه می‌شنیدند و از کتب میخواندند بوی کافر شدند و در ظلمت کفر بماندند. پس رب العالمین ایشان را این مثل زد.
این قول سعید جبیر. اما قول ابن عباس و مقاتل و جماعتی آنست که این صفت منافقانست و مثل ایشان، میگوید مثل این منافقان در شهادت گفتن و کفر نهانی در دل داشتن راست چون مثل مردی است یعنی قومی و این در لغت عرب رواست، و لهذا قال فی الآخر الآیة ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ قومی در شب تاریك در بیابانی بی مهتاب و بی چراغ که هیچ فراجای خویش و راه خویش نمی‌بینند، و از ددان و دشمنان میترسند، و در آن تاریکی لختی خار و گیاه فراهم نهند و آتش در آن زنند. چندانك آتش برافروزد ایشان فرا راه بینند و جای خویش بشناسند و از ددان و دشمنان ایمن شوند. پس چون آتش فرو میرد ایشان در تاریکی و حیرت فرو مانند و در ترس و هراس افتند. آن شب مثل کفر منافقان است و آن آتش مثل شهادت ایشان، چون شهادت گویند در اسلام آیند و چون با شیاطین خویش رسند. و گویند إِنَّا مَعَكُمْ از آن روشنایی شهادت بیفتند، و در کفر خویش فرو مانند، که هیچ فرا حق نبینند.
معنی دیگر این که منافقان تا زنده‌اند در میان مسلمانان بروشنایی کلمه شهادت میروند و ایمن می‌نشینند و با مسلمانان یکی‌اند در احکام شرع، پس چون بمیرند بظلم و حیرت باز شوند و در عذاب جاوید بمانند و گفته‌اند تشبیه منافقان بایشان که آتش افروختند در شب تاریك از بهر آنست که آن کس که از روشنایی در تاریکی شود ظلمت وی صعبتر و حال وی دشوارتر از آنست که از ابتدا خود در ظلمت باشد. و این تاریکیها یکی تاریکی شب است، و دیگر تاریکی فرو مردن آتش، سدیگر تاریکی گور در حق منافق.
سؤال کنند که هر که در تاریکیها باشد خود هیچ نبیند پس چه معنی را گفت لا يُبْصِرُونَ؟ پس از آنکه فی ظلمات گفته بود؟ جواب آنست که بعضی حیوانات در ظلمت بینند و تاریکی ایشان را از دیدن منع نکند، اللَّه تعالی بینایی و روشنایی بیکبار ازیشان نفی کرد که ایشان چون آن حیوانان و چهار پایان نیستند بلکه از آن بتراند و نادانتر اولئك کالانعام بل هم اضلّ و در قرآن ظلماتست بمعنی کفر و شرك چنانك گفت يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ. و بمعنی سیاهی شب چنانك گفت وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ. بمعنی اهوال چنانك گفت قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ.

آن گه منافقان را صفت کرد گفت صُمٌّ کران‌اند، یعنی از سماع قرآن بُكْمٌ گنگان‌اند، یعنی از خواندن قرآن عُمْيٌ نابینایانند، یعنی از دین رسول و معجزات و دلائل نبوّت وی، هر چند که بگوش ظاهر میشنوند و بزبان ظاهر میگویند و بچشم ظاهر می‌بینند چنانك رب العالمین گفت فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ اما چون اعتقاد دل و بصیرت سر با آن نبود وجود و عدم آن یکسان بود. و قیل صم عن سماع المدح و الثناء
عن النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلم، بکم عن ان یتکلموا بالمدح و الثناء علی النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلم، عمی عن رؤیة الخیر و ما ینفع النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلم و اصحابه.
و گفته‌اند صمّ کران‌اند که هیچ حق نشنوند، بکم گنگان‌اند که بر شهادت گفتن قوّت نیابند، عمی نابینایان‌اند که نشان حق نبینند.
فَهُمْ لا يَرْجِعُونَ. پس ایشان از کفر باز نیایند این حکم است بر شقاوت منافقان و حرمان ایشان از ایمان چنانك أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ حکم است بر حرمان مشرکان قریش. میگوید این منافقان هرگز از کفر توبه نکنند و ایشان را برستاخیز بانفاق انگیزند. و ذلك فی
قوله صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم «یبعث کلّ عبد یوم القیمة علی ما مات علیه. المؤمن علی ایمانه و المنافق علی نفاقه.
و چگونه از کفر باز آیند و رب العالمین بشقاوت ایشان حکم کرده و گفته إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ.

و لو جاءتهم كلّ آية و قضاء القاضى لا يفسخ.
آن گه مثلى ديگر زد هم ايشان را گفت أَوْ كَصَيِّبٍ يعنى او كاصحاب صيّب اين أو اباحت راست نه شكّ را، كه بر اللّه شك روانيست و در صفات وى سزا نيست، و معنى آنست كه مثل منافقان با آن قوم زنند كه آتش افروختند يا باين قوم كه ايشان را باران سختى رسيد بهر كدام كه مثل زنند راست است و مباح و در خور كَصَيِّبٍ باران سخت است، و هو فعيل من صاب يصوب اذا نزل و انحدر، فهو المطر الشديد الّذى له صوت. و السَّماءِ اسم جنس است يكى از آن سماوة گويند و اصله سما و لأنّه من سما بسمو فقلبت الواو همزه. قومى گفتند سما اينجا سحاب است فِيهِ يعنى فى ذلك السّحاب و قيل فى الصّيّب ظلمات فى ظلمة السّحاب و ظلمة الليل و ظلمة المطر. فقد قالوا انّ المطر ظلمة اذا نزل بالعذاب وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ اصل الرّعد من الحركة و الصّوت و البرق من البريق و هو الضّوء. رَعْدٌ بقول بعضى مفسران فريشته است كه اللّه را تسبيح ميكند. و در خبرست كه جهودان از رسول ص پرسيدند كه اين رعد چيست؟ فقال مُلْكِ من الملائكة موكّل بالسّحاب معه مخاريق يسوق بها السحاب حيث يشاء اللّه گفت فريشته ايست بر ميغ موكّل، آن را ميراند بمخراق نور و هو شبه السّوط. تا آنجا راند كه فرمانست، و مخراق آن برق است كه مى‌درخشد.
گفتند يا محمد (صلي الله عليه وسلم) آن آواز چيست كه ميشنويم؟ گفت كه بانگ آن فريشته است كه بر ميغ مى‌زند. چنانك شبان بانگ بر گوسپند زند.
آورده‌اند از رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كه گفت در مدينه آواز رعد آمد آوازى بلند و دراز بر كشيد، گفتا جبريل را پرسيدم كه چه ميگويند؟ جبريل گفت من از ميغ پرسيدم كه كجات فرموده‌اند كه باران ريزى؟ ميغ گفت زمينى در حضرموت آن را بيميم خوانند فرموده‌اند مرا كه آنجا باران ريزم.
شهر حوشب گفت: «الرّعد ملك موكل بالسحاب يسوقه كما يسوق الحادى ابله فاذا خالفت سحابة صاح بها، فاذا اشتدّ غضبه تناثرت من فيه الشّر و هى الصّواعق التي رأيتم.» عن وهب بن منبه قال «ثلاثة ما اظنّ احدا يعلمها إلّا اللّه: الرعد، و البرق، و الغيث.» و قال ابو الدرداء، «الرّعد للتسبيح، و البرق للخوف و الطمع، و البرد عقوبة و الصّواعق بالخطيئة، و الجراد رزق لقوم و رجز لآخرين، و البحر بكمال و الجبال بميزان.» رسول گفت هر كه كه بانك رعد شنود خداى را ياد كنند كه ذاكران را از آن گزند نرسد. و گفتى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم هر گه كه آواز رعد شنيدى: «اللّهم لا تقتلنا بغضبك، و لا تهلكنا بعذابك، و عافنا قبل ذلك.»

- حسن بصرى گفت «سبحان الّذين يسبّح الرّعد بحمده، و الملائكة من خيفته، سبحان اللّه و بحمده، سبحان اللّه العظيم.»
- ابن عباس گفتى «سبحان الّذي سبّحت له»
- كعب احبار گفت هر كه آواز رعد شنود سه بار بگويد: سبحان من يسبح الرعد بحمده و الملائكة من خيفته وى را از آن رعد هيچ گزند نرسد و گر در آن نقمتى باشد وى از آن معاف باشد.

الصَّواعِقِ جمع صاعقه است و صاعقة آتش است كه از ابر بيفتد و گفته‌اند صيحه عذاب است يقال ان دون العرش بحورا من نار تقع منها الصواعق و لا تصيب ذاكر اللّه.
يَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فِي آذانِهِمْ الضمير لا صحاب الصّيب، و اگر چه لفظ اصحاب محذوفست ليكن معنى او باقيست، پس جائز است كه مقول عليه باشد كقول حسّان:
يسقون من وره البريص عليهم بر دى يصفق بالرّحيق السلسبيل
كه تذكير ضمير كرده از براى آنكه معنى ماء بردى است و جمله استينافيه است، كانّه ياد كردى چيزى كه مؤذن بهول و شدّت بود گوئيا. كسى گفت حال ايشان باين نوع چيست؟ جواب دادند كه يجعلون اصابعهم، و چرا اطلاق اصابع كرد در محل انامل؟ از جهت مبالغه مِنَ الصَّواعِقِ يجعلون اى من اجلها يجعلون، كقولهم سقاه من العتمه و الصّاعقة، فتصفه رعد هائل معها نار لا تمرّ بشىء الّا انت عليه من الصّعق و هو شدة الصّوت و التاء فيها للمبالغة كالعافية و الكاذبة.
حَذَرَ الْمَوْتِ منصوبست براى آنكه مفعول له است چنان كه شاعر گفته و اغفر عوراء الكريم ادخاره.
و الموت زوال الحيات و گفته‌اند عرض فرمود بضد آن چنان كه خلق الموت و الحيات.

وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكافِرِينَ احاطت هم از روى علم باشد هم از روى قدرت، حاصل كردن چيزى بعلم و قدرت خويش و رسيدن بهمگى آن احاطت گويند و گفته‌اند معنى احاطت اهلاك است كقوله تعالى إِلَّا أَنْ يُحاطَ بِكُمْ اى تهلكون جميعا.
مفسران ازينجا گفتند محيط بالكافرين اى مهلكهم و جامعهم فى النار. ميگويند اللَّه پادشاه است برنا گرويدگان، و تاونده بايشان، و رسيده بايشان، و آخر هلاك كننده ايشان.
أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّماءِ معنى آن است كه مثل منافقان بقومى ماند كه گرفتار شوند بباراني سخت در شبى تاريك. باران چنان سخت و شب چنان تاريك و رعد چنان بزور و برق چنان روشن كه ميترسند ايشان در آن هامون كه ازين سختيها ايشان را صاعقه رسد و بميرند. باران مثل قرآن است لانه يحيى القلوب كما يحيى المطر الموات، و ظلمات مثل كفر ايشان است كه در آن درمانده‌اند. و رعد مثل آن آيات است در قرآن كه در آن بيم ايشان و تخويف ايشان است، و برق مثل شهادت ايشان است. يعنى كه چون برق تاود مقدارى فرا راه بينند در آن تاريكى و باران. و چون برق فرو ايستد، باز مانند اين منافقان، همچنان‌اند چون شهادت گويند، فرا مسلمانى پيوندند. پس چون واشياطين خود رسند شهادت خود را انكار كنند و با تاريكى كفر افتند، و چنانك برق دائم نباشد و درمانده را در تاريكى از آن نفعى حقيقى نه، منافق را از آن شهادت هم نفعى نه، كه آن شهادت را حقيقى نه. و چنانك آن درماندگان در تاريكى انگشت در گوش ميكنند تا صيحه عذاب و صاعقه بايشان نرسد كه از آن بيم مرگ باشد منافقان همچنين انگشت در گوش ميكنند تا آيات قرآن و وحى و تنزيل كه در آن اظهار سرّ ايشانست بگوش ايشان نرسد از بيم آنكه دل ايشان بآن ميل كند و ايشان را باسلام و ايمان در آرد چنان بر كفر خود حريص بودند كه مى‌ترسيدند كه اگر از آن بيفتند. با سلام رسند.
حَذَرَ الْمَوْتِ يعنى حذر الاسلام، و ايشان اسلام كفر مى‌شمرند و كفر مرگ باشد، چنانك آنجا گفت أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ اى كافرا فهديناه.
سدى گفت دو مرد منافق از مصطفى (صلي الله عليه وسلم) بگريختند و بيرون شدند و ايشان را اين حال صعب پيش آمد شب تاريك باران سخت و آواز رعد و برق و صاعقه، انگشت در گوش نهادند در آن حال از بيم هلاك و ترس و جان، چون برق درخشنده فرا راه ديدند و پاره‌ء برفتند باز چون تاريكى روز گرفت هم چنان بر پاى بودند و هيچ فرا راه نميديدند. درين حال با يكديگر گفتند: «ليتنا اصبحنا فنأتى محمدا فنضع ايدينا فى يده فرجعا و حسن اسلامهما»
ربّ العالمين گفت منافقان در مدينه باين دو مرد منافق مانند كه از پيش رسول برفتند به بين تا چه رسيد ايشان را مثل منافقان مثل ايشانست، چون بحضرت مصطفى آيند و قرآن شنوند و وعد و وعيد و احوال و قصّه پيشينيان انگشت در گوش نهند، ترسند كه اگر آيتى آيد در شأن ايشان و اظهار سرّ ايشان و فرمودن بقتل ايشان، از بيم قتل و مرگ انگشت در گوش نهند چنانك آن دو مرد از بيم صاعقه در آن بيابان انگشت در گوش نهادند.
اينست كه گفت: يَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فِي آذانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ و چون مال و پسران و غنيمتها و فتحها روى بايشان دارد و اقبال دنيا بينند گويند نيكو دينى است اين دين محمد (صلي الله عليه وسلم)، همچون آن دو مرد كه چون برق درخشنده فرا راه ديدند در آن برفتند و ايشان را خوش آمد اينست كه گفت: كُلَّما أَضاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ اى اضاء لهم البرق الطّريق فحذف الطّريق للعلم به و چون بلاها و مصيبتها روى بايشان نهد، و دختران زايند، و اموال و املاك ايشان نيست شود، متحير مى‌نشينند و ميگويند بد دينى است و نا اين دين محمد، همچون آن دو مرد كه چون تاريكى روز گرفت متحير بر پاى بماندند اينست كه گفت: وَ إِذا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قامُوا و قيل: كُلَّما أَضاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ اى كلّما انقطع الوحى و تركوا و ما يخفون و سكت الرسول عن حديثهم ارتاحوا و فرحوا وَ إِذا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قامُوا اى و اذا تكلّم فيهم و صرّح بهم تبلّدوا و تحيّروا.
وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ و اگر اللَّه خواستى آن شهادت كه منافق بزبان ميگويد بى دل، و آن سخن كه از رسول ميشنود بى اعتقاد، اين نيوشيدن و آن گفتن هر دو از وى باز ستدى. چنانك از كافران باز ستد. و گفته‌اند معنى آنست كه اگر اللَّه خواستى ايشان را يكبارگى هلاك كردى تا مستأصل شدندى و نام و نشان ايشان نماندى. سمع و بصر از جمله تن اينجا بذكر مخصوص كرد از

بهر آن که در آیت پیش ذکر بصر رفته است اینجا که گفت: فِي آذانِهِمْ و در آیت دیگر يَخْطَفُ أَبْصارَهُمْ تا این سخن مجانس آن باشد پس گفت: إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّه بر همه چیز قادر است و بر همه کار توانا تا منافقان از سطوت و بأس حق بهراسند، میگوید بپرهیزید از مخادعت رسول و یاران و مؤمنان، و فرهیب ایشان مجوئید و بترسید از عقوبت و نقمت من که خداوندم، که من هر چیز را توانندهام و با هر کاونده تاونده.
يَكادُ الْبَرْقُ استيناف ثانى است گوئيا جواب کیست که میگوید ما حالهم مع تلك الصّواعق؟ و کاد گردانیدن از افعال مقاربه است، که وضع کردهاند از برای نزدیك گردانیدن.
چیز از وجود از جهت عارض شدن از سبب او لیکن موجود نباشد، یا از جهت فقد شرط یا از جهت وجود مانع، و عسی موضع است از برای رجا، پس آن خبر محض است. و الخطف الاخذ بسرعة و قرئ يخطف بكسر الطّاء و يخطّف على انه يختطف فنقلت التاء الى الخاء ثم ادغمت فى الطّاء و يخطّف بكسر الخاء لالتقاء السّاكنين و اتباع الياء لها.
كُلَّما أَضاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ استيناف ثالث است گوئیا که گفتند که چه میکنند ایشان با آن ربودن رعد و برق و گوش گرفتن؟ در جواب گویند كلّما اضاء لهم الى الآخر و اضاء اگر متعدّیست مفعولش محذوفست، یعنی كلّما نوّر لهم ممشى اخذوه.
و اگر لازم است معنی آنست که كلّما لمع لهم مشوا فيه فى مطرح نون، و اظلم نیز هم چنان متعدی آمده است، منقول از ظلم اللّيل و قراءت ظلم بر بناء مفعول شاهد آنست. »

النوبة الثالثة

وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا الآية ای خداوند کریم، ای کردگار نامدار حکیم، ای در وعد راست و در عدل پاك، و در فضل تمام، و در مهر قدیم، آنچه میخواهی مینمایی و چنانك خواهی میآرایی. هر یك را نامی و در دل هر یك از تو نشانی رقم شایستگی بر قومی، و داغ نبایستگی بر قومی، شایسته از راه فضل درآورده بر مرکب رضا ببدرقه لطف در هنگام اکرام در نوبت تقریب. و ناشایسته در کوی عدل رانده بر مرکب غضب ببدرقه خذلان در نوبت حرمان. این حرمان و آن تقریب نه از آب آمد و نه از خاك، که آن روز که این هر دو رقم زد نه آب بود و نه خاك، فضل و لطف ازلی بود و قهر و عدل سرمدی، آن یکی نصیب مخلصان و این یکی بهره منافقان.
پیر طریقت گفت: «آه از قسمی پیش از من رفته! فغان از گفتاری که خودرائی گفته! چه سود ارشاد بوم یا آشفته؟ ترسان از آنم که آن قادر در ازل چه گفته!» منافقان که در زیر هدم عدل افتادند خویشتن را خود پسندیدند، و نیکنامی بر خود نهادند. و مخلصان و صدّیقان و صحابه رسول را سفها گفتند. رب العالمین بکرم خود این نیابت بداشت و ایشان را جواب داد که سفیهان نه ایشانند سفیهان آنند که ایشان را سفیهان گویند. آری هر که خویشتن را نبود اللَّه وی را بود، هر که فرمانبرداری اللَّه را کمر بست اللَّه بوی پیوست، من كان للَّه كان اللَّه له.
کافران فرا مصطفی را گفتند که تو مجنونی يا ايّها الّذى نزّل عليه الذّكر انّك لمجنون اللَّه گفت يا محمد اینان ترا دیوانه میگویند و تو دیوانه نه «ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ» تو دوست مایی پسندیده مایی! ترا چه زیان که ایشان ترا نپسندند، ترا آن باید که منت پسندم. دوست دوست پسند باید نه شهر پسند.
وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قالُوا آمَنَّا منافقان خواستند که جمع کنند میان صحبت مسلمانان و عشرت کافران، اللَّه تعالى میگوید يريدون ان يأمنوكم و يأمنوا قومهم خواهند که هم از شما ایمن باشند هم ازیشان، اکنون نه از شما ایمناند نه ازیشان، مذبذبين بين ذلك لا الى هؤلاء و لا الى هؤلاء.

مهر خود و یار مهربانت نرسد آن خواه گر این و اگر آنت نرسد

ارادت و عادت با یکدیگر نسازند تاریکی شب و روشنایی روز هر دو در یك حال مجتمع نشوند در یك دل دو دوستی نگنجد.

ايّها المنكح الثّريا سهيلا عمرك اللَّه كيف يلتقيان
هى شاميّة اذا ما استقلّت و سهيل اذا استقل يمان

منافقان که بر مؤمنان استهزاء میکردند و جز زانك در دل داشتند بزبان میگفتند وا شیاطین سران خود یکی شدند تا بر مؤمنان کیدها ساختند و عذاب ایشان را در حال می‌نگرفت، آن نه از نتوانستن الله بود با ایشان یا از فرو گذاشتن ایشان کلّا! و حاشا! فإنّ اللَّه تعالی یمهل و لا یهمل. اللَّه زودگیر و شتابنده نیست، که شتابنده بعذاب کسی باشد که از فوت ترسد و اللَّه تعالی بر همه چیز بهمه وقت قادر بر کمال است، و تاونده با هر کاونده. بوی هیچ چیز در نگذرد و از وی فائت نشود. فرعون چهار صد سال دعوی خدایی کرد و سر از ربقه بندگی بیرون برد و اللَّه تعالی وی را در آن شوخی و طغیان فرا گذاشت و عذاب نفرستاد. نه از آنك با وی می نتاوست یا در مملکت می‌دربایست، و لکن خداوندی بزرگوارست و بردبار و صبور، از بزرگواری و بردباری وی بود که او را زود نگرفت، و بزبان موسی کلیم بوی پیغام فرستاد و گفت: «یا موسی، انطلق برسالاتی فانّك بعینی و سمعی و معك ایدی و نصری، الی خلق ضعیف من خلقی بطر نعمتی و امن مکری، و غرّته الدّنیا حتی جحد حقّی و انکر ربوبیّتی، و عبد دونی، و زعم انّه لا یعرفنی و انّی اقسم بعزّتی لو لا العذر و الحجّة اللّذان وضعت بینی و بین خلقی لبطشت به بطشة جبّار بغضب یغضبه السّماوات و الارض و الجبال و البحار، فان امرت السّماء حصبته، و ان امرت الارض ابتلعته، و ان امرت الجبال دمّرته، و ان امرت البحار غرقته، و لکنّه هان علیّ و سقط من عینی، و وسعة حلمی، فاستغنیت عن عبیدی. و حقّ لی أنّی انا الغنیّ لا غنیّ غیری، فبلّغه رسالتی و اعده الی عبادتی، و ذکّره بایّامی، و حذّره نقمتی و بأسی، و اخبره انّی انا اللَّه الی العفو و المغفرة اسرع منی الی الغضب و العقوبة، و قل له اجب ربّك، فانّه واسع المغفرة. فانّه قد امهلك اربع مائة سنة و هو یمطر علیك السّماء و ینبت لکن الارض و لم تسقم و لم تهرم و لم تفتقر و لم تغلب. و لو شاء ان یجعل ذلك بك فعل و لکنّه ذو أناة و حلم عظیم».
ذکره وهب بن منبه. قال قال اللَّه عزّ و جل لموسی علیه السّلام و ذکر الحدیث بطوله.
مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ ناراً این مثل کسی است که بدایتی نیکو دارد حالی پسندیده، و وقتی آرمیده، تن بر خدمت داشته، و دل با صحبت پرداخته روزی چند درین روشنایی رفته، و عمری بسر آورده ناگاه دست قدر از کمین گاه غیب در آید و او را از سر وقت خود در رباید، و آن روشنایی ارادت به ظلمت حرص بدل شود، و طبع جافی بر جای وقت صافی نشیند. در بند علاقت چنان شود که نیز از آن رهایی نیابد. آن گه روزگاری در طلب حطام دنیا و زینت آن بسر آرد، و از حلال و حرام جمع کند، و آلوده تبعات و خطرات شود. پس چون کار دنیا و اسباب آن راست کرد و دل بر آن نهاد برید مرگ کمین گاه مکر بر گشاد! که هین رخت بردار که نه جای نشستن است و نه وقت آرمیدن! آن مسکین آه سرد میکشد و اشك گرم از دیده می‌بارد، و بروزگار خود تحسّر میخورد، و بزبان حسرت این نوحه میکند که:

گلها که من از باغ وصالت چیدم — درها که من از نوش لبت دزدیدم
آن گل همه خارگشت در دیده من — و ان در همه از دیده فروباریدم
و کان سراج الوصل ازهر بیننا — فهبّت به ریح من البین فانطفی

اینست اشارت آیت که ربّ العالمین گفت: فَلَمَّا أَضاءَتْ ما حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَکَهُمْ فِي ظُلُماتٍ لا يُبْصِرُونَ.
و لکن صاحبدلی باید که اسرار قدم قرآن بگوش دل بشنود و بداند و بدیده سرّ حقایق آن به بیند و بشناسد. اما ایشان که صُمٌّ بُکْمٌ عُمْيٌ صفت ایشان و حکم حرمان رقم بیدولتی ایشان، نه گوش دل دارند تا حق شنوند نه زبان حال تا با حق مناجات کنند، نه دیده سرّ تا حقیقت حق بینند، لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها. وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ اگر اللَّه خواستی شنوایی و بینایی ازیشان دریغ داشتی چنانك روشنایی دانایی دریغ داشت، و اگر خواستی برق اسلام فرا دل ایشان گذاشتی تا بخود ربودی و به اسلام درآوردی، و اگر خواستی آن را تواننده بودی که وی خداوندیست هر کار را تواننده و بهر چیز رسنده و بهیچ هست نماننده!
(تم) (والله المستعان)

Muhammad Umar Chand, Auckland, New Zealand, April 4, 2013